

بخش اول

توحید دو برمانه در باره صد و شصت و یکمین شماره

- ۱- مناجات
- ۲- نظم و هاشمگر در جنگ
- ۳- هر پدیده عاقلتر دارد
- ۴- سرچشمه انبیا اشک ربند
- ۵- دو برمانه در باره صد و شصت و یکمین شماره
- ۶- خدا جلی
- ۷- آفریننده آسمانها و زمین

مناجات

جانی از فروغت گرم پویا	الهی ای زبانه از تو گویا
تویی پیدتر از پیدا خدا یا	بکود و جگل و صحرا و دریا
فدایت ای همه نهمان پیدا	نمان از چشمی چشم از تو بینا
الهی تو چه زیبا آفرینی	خدا ای آسمانها و زمینی
مزمین از تو شد باغ و باتین	شکوفه از تو شد گلخانه کین
تویی سرچشمه بر جنب جوشی	جهان چون آبشار بر خروشی
که نیرو دائم از فیض تو گیسو	جهان تنه از تو فرمان پذیرد
رحیمی، کار سازی، دلنوازی	کریمی، دستگیری، بی نیازی
تویی از بهترین و الا و برتر	تویی از مهربانان مهربانتر
زبان با یاد خود گویند تکرکن	الهی جان ز نورت زنده تکرکن
دل را با وصالت شاد گردان	الهی جان من آزاد گردان

نظم و هماهنگی در جهان

یک کتاب را در نظر بگیرید. آن کتاب از هزاران حرف و هزاران کلمه و جمله ترکیب یافته است این حروف و کلمات چه ارتباطی با هم دارند؟ آیا درهم و برهم و بی ربط پهلوی هم قرار گرفته اند؟ یا اینکه با نظم و ربط خاصی در پی هم آمده اند؟

بعد از اینکه کتاب را خواندید بی می برید که تمام حروف و کلمات و جمله ها و بخش های مختلف کتاب کاملاً مربوط و متناسب هستند و هدف واحدی را تعقیب می نمایند. تمام این حروف و کلمات با نظم و ترتیب مخصوصی پهلوی هم قرار گرفته اند و هر یک جایگاهی ویژه دارند. به خوبی درک می کنید که در تنظیم و تألیف این حروف و کلمات منظور و هدفی در نظر بوده است. بی می برید که نگارنده کتاب عقل و شعور داشته است و قبلاً از کار خود آگاه بوده و با پیش بینی و هدف گیری حروف و کلمات را این چنین تنظیم کرده است و در این کار توانایی و مهارت داشته است.

آیا احتمال می دهید که آن کتاب خود به خود و از روی تصادف و بی هدف به وجود آمده باشد؟ آیا احتمال می دهید که یک موجود بی درک و شعور - مثلاً باد - قلم را روی کاغذ کشیده باشد و چنین کتابی را پدید آورده باشد؟ نه هیچگاه احتمال نمی دهید که آن کتاب خود به خود و بی هدف به وجود آمده باشد و هیچگاه احتمال نمی دهید که به وسیله یک موجود بی درک و شعوری تصادفاً چنین کتابی تألیف شده باشد، چون می دانید که هر پدیده ای علّتی متناسب با خود دارد و اگر کسی چنان احتمالی را بدهد، شما به او می خندید و سخنش را غیر عاقلانه می شمارید بنابراین از وجود کتاب و نظم و هماهنگی کلمات و حروف آن به دو موضوع بی می برید :

اول اینکه : کتاب مؤلف و نگارنده ای دارد.

دوم اینکه : نگارنده کتاب دارای عقل و علم و مهارت و توانایی است و در کارش هدف دار بوده است.

همچنین هر دستگاه منظم و هدف داری را ببینید به عقل تدبیر و توانایی سازنده اش بی می برید و

از ظرافت کاری و نظم آن دستگاه بر مقدار علم و توانایی سازنده اش اطلاع پیدا می کنید. کتاب بزرگ جهان آفرینش نیز دارای حروف و کلمات و جملاتی است، هر یک از موجودات و پدیده ها و حوادث حرفی یا کلمه ای یا جمله ای از این کتاب بزرگ است. حوادث و پدیده های جهان در هم و برهم و بی ربط نیستند بلکه همانند حروف و کلمات کتاب نظم و هماهنگی و پیوستگی دارند. به این کتاب بزرگ بنگرید در ساختمان بدن انسان - که کلمه ای از کتاب آفرینش است - صدها دستگاه ظریف و منظم وجود دارد که در ساختمان هر یک از آنها صدها ظرافت و ریزه کاری مشاهده می شود. این مجموعه با عظمت یک واحد را تشکیل می دهد که اجزایش همه به هم پیوسته و مربوطند. تعاون و همکاری دارند و نیاز یکدیگر را برطرف می سازند، هر یک از دستگاه های مختلف بدن به منزله کارخانه عظیمی است و همه این کارخانه ها به یکدیگر وابسته اند. مجموع اعضاء بدن انسان با نظم و هماهنگی کامل کار می کنند تا انسان زنده بماند و به زندگی خویش ادامه دهد.

بدن انسان نیز نمی تواند به تنهایی به حیات خویش ادامه دهد بلکه به موجودات دیگری مانند آب و هوا و غذاهای گوناگون، درختان و گیاهان و حیوانات و منابع طبیعی زمین وابسته و نیازمند است و بدون اینها نمی تواند زندگی کند و همه اینها به تابش خورشید و حرکت منظم زمین و توالی شب و روز و فصل تابستان و زمستان وابسته اند. تا آنجا که گویی همگی یک واحد حقیقی را تشکیل می دهند که کمال نظم و هماهنگی در بینشان برقرار است. با دقت به این کتاب بزرگ آفرینش، به جهان بنگرید، به کلمات پویا و زیبایش نگاه کنید، ارتباط و نظم و هماهنگی کلمه کلمه اش را دقیقاً ملاحظه نمایید، چه می بینید؟ به خوبی درک می کنید که این مجموعه بزرگ آفرینش، تصادفاً و بدون هدف به وجود نیامده است، طبیعت بی درک و شعور نمی تواند چنین نظام دقیق و هدف داری را برقرار سازد، نمی تواند چنین کتاب پر حجم و پرمعنایی را به نگارش درآورد. با مشاهده جهان و فهم ارتباط و هماهنگی آن به خوبی به علت حقیقی آن پی می برید، در می یابید که جهان را آفریدگاری است دانا و توانا که با علم و تدبیر و هدف داری جهان را آفریده است و اداره می کند، به این ترتیب به هر جا که بنگری، در هر پدیده ای که مطالعه کنی آثار علم و قدرت خدای جهان آفرین را مشاهده خواهی کرد. و این طریق - یعنی نگرش و مشاهده جهان آفرینش - یکی از بهترین راه های خداشناسی است.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- با مشاهده پیوستگی و ارتباط حروف و کلمات یک کتاب چه می فهمیم؟
- ۲- در این درس جهان آفرینش به چه تشبیه شده است؟ منظور از این تشبیه چیست؟
- ۳- نمونه‌ای از نظم و ارتباط و هماهنگی جهان آفرینش را بیان کنید.
- ۴- از مشاهده اندیشمندانه جهان و ارتباط و هماهنگی این مجموعه عظیم، چه می فهمیم؟ به کدام یک از صفات آفریدگارش پی می بریم؟

هر پدیده علتی دارد

برگ‌های درخت آرام آرام حرکت می‌کنند، می‌پرسید: برگ‌ها چرا حرکت می‌کنند؟ علت حرکت برگ‌ها چیست؟

باد برگ‌ها را حرکت می‌دهد، «علت» حرکت برگ‌ها باد است. اگر باد نوزد برگ‌ها هم از حرکت می‌ایستند و به سخن دیگر، وجود باد است که علت حرکت برگ‌ها می‌شود. بنابراین می‌گوییم: حرکت برگ‌ها «معلول» و باد «علت» است. معلول به چیزی می‌گوییم که به واسطه علتی پدید آمده باشد و به همین جهت به آن «پدیده» می‌گوییم.

در مقابل چشمان شما سیب سرخی از درخت روی زمین می‌افتد. خم می‌شوید، سیب را برمی‌دارید و می‌بوید و می‌پرسید: چرا سیب از درخت افتاد؟ «علت» افتادن سیب چه بود؟ قوه جاذبه زمین سیب را به سوی خود کشید. «علت» افتادن سیب، قوه جاذبه بود. اینجا هم دو چیز وجود دارد: یکی افتادن سیب و دیگری قوه جاذبه زمین. قوه جاذبه علت است و افتادن سیب معلول.

به دیواری تکیه داده‌اید، دیوار گرم می‌شود و شما در پشت خود احساس گرمی می‌کنید. می‌پرسید: چرا دیوار گرم شد؟ علت گرمی دیوار چیست؟ دوست شما می‌گوید: نمی‌دانم علت چیست.

برمی‌خیزید و از اتاق بیرون می‌روید، می‌بینید که در پشت دیوار، اجاق زده‌اند و زیر دیگ سیاه و بزرگی آتش روشن کرده‌اند. تازه می‌فهمید که «علت» گرمی دیوار، آتش زیر دیگ بوده است. اینجا هم دو چیز وجود دارد که یکی وابسته به دیگری است: یکی گرمی دیوار دیگری وجود آتش، البته گرمی دیوار وابسته به وجود آتش است یعنی اگر آتش نباشد دیوار گرم نمی‌شود. به همین جهت می‌گوییم: وجود آتش «علت» است و گرمی دیوار «معلول» آن.

بین علت و معلول ارتباط کاملی برقرار است و تا علت نباشد، هرگز معلول پدید نمی‌آید و همیشه

پدید آمدن معلول نتیجه وجود علت است، وجود معلول نتیجه وجود علت است. انسان از همان آغاز زندگی این مطلب را به روشنی می فهمیده و می دانسته است. می دانسته که در بین پدیده های جهان ارتباط مخصوصی برقرار است. وجود و هستی بعضی چیزها به وجود بعضی چیزهای دیگر نیازمند و وابسته است.

چند مثال و تجربه دیگر

دست خود را حرکت دهید، چیزی را بردارید، این حرکت «کار» شماست و شما «علت» این «کار» هستید. اگر شما نباشید، این «کار» هم نخواهد بود.

به دوست خود «نگاه کنید» این «نگاه کردن» کار شماست و از شما صادر شده است شما علت این «کار» هستید، این کار – یعنی نگاه کردن – وابسته و نیازمند به شماست و اگر شما نباشید این «کار» شما هم نخواهد بود. بنابراین شما علت هستید و کار شما معلول. و روشن است که وجود معلول به علت وابسته و نیازمند است.

به سخنی که دوست شما می گوید «گوش دهید». این گوش دادن هم کار شماست و متکی به هستی و وجود شماست. بودنش به بودن شما بستگی دارد و اگر شما نباشید، گوش دادن شما هم نخواهد بود. شما به دوست خود محبت می کنید این محبت به شما وابسته و نیازمند است، چون اگر شما نباشید، دیگر محبت شما هم نخواهد بود، آیا این طور نیست؟

شما چیزهای بسیاری را می دانید و می دانید که «علم و دانش» شما به وجود شما بستگی دارد و اگر شما نباشید علم و دانش شما هم که معلول وجود شماست، نیست.

شما وابستگی و ارتباط مخصوص بین خودتان و بین علم و دانش، محبت و اراده خودتان را درک می کنید. خوب درمی یابید که چگونه محبت و علم و اراده شما، مربوط و وابسته و نیازمند به شماست. این ارتباط مخصوص «علیت» نام دارد، محبت و علم و اراده معلول و شما علت آنها هستید. کارهای شما معلول شما هستند و وجودشان به شما نیازمند و به شما بستگی دارد. شما می دانید که محبت چیز می نویسد، راه می روید، حرف می زنید، فکر می کنید، می فهمید، می دانید، تصمیم می گیرید، محبت می ورزید، اراده می کنید و ... اینها همه کار شما هستند و شما هستید که علت آنها می باشید و آنها را پدید می آورید. اگر شما نبودید، این کارها هم نبودند، «وجود» این کارها به «وجود» شما نیاز دارد و به عبارت دیگر همه کارها «معلول» و شما «علت» آنها هستید و ارتباط مخصوصی که بین شما و کارهای شما برقرار است «علیت» نام دارد.

انسان مفهوم «علت» را به خوبی می‌شناسد و از آغاز زندگی آن را درمی‌یابد و با آن سروکار دارد، مثلاً: برای رفع تشنگی سراغ آب می‌رود و برای رفع گرسنگی به سراغ غذا می‌رود؛ می‌داند چرا؟ برای اینکه آب را علت رفع تشنگی و غذا را علت رفع گرسنگی می‌داند، چرا به هنگام سرما به آتش پناه می‌برد؟ برای اینکه آتش را علت گرمی می‌شناسد. اگر صدایی بشنود در جستجوی یافتن علت آن برمی‌آید، چرا؟ برای اینکه برای هر پدیده‌ای علتی می‌خواهد. برای روشن کردن چراغ کلید برق را می‌زند، برای برطرف شدن بیماری به دنبال دوا می‌رود و برای اینکه مقصودش را به دیگران بفهماند، سخن می‌گوید و

قانون علت یک قانون کلی و جهان‌شمول است، همه انسان‌ها با چنین مفهومی آشنا هستند و آن را وجدان می‌کنند و در می‌یابند؛ همه آن را پذیرفته‌اند و زندگی را بر آن استوار ساخته‌اند. اگر انسان علت را در نمی‌یافت و باور نداشت زندگی برایش ممکن نبود و به هیچ کاری اقدام نمی‌کرد. انسان قانون علت را پذیرفته است که در مورد هر پدیده‌ای علت جویی می‌کند و «چرا» می‌گوید، می‌گوید: چرا برگ‌ها حرکت می‌کنند؟ چرا سیب از درخت افتاد؟ چرا دیوار گرم شد؟ و ...

پیش‌بینی‌های انسان در اثر همین علت باوری است، چون انسان قانون علت را پذیرفته است، از هر علتی پدیده خاص و معلول معینی را انتظار دارد، از طلوع خورشید انتظار نور دارد، از وجود آتش انتظار حرارت و از آب و غذا امید رفع تشنگی و گرسنگی و



قانون علت – همانگونه که دانستید – روشن می‌کند که هر پدیده‌ای وجودش وابسته و نیازمند به چیز دیگری است که آن چیز دیگر «علت» نام دارد. مثلاً گرمی دیوار، پدیده تازه‌ای بود و ناچار وجودش از آتش پشت دیوار سرچشمه گرفته بود، همیشه این معلول است که وجودش از علت سرچشمه می‌گیرد و به علت نیازمند است ولی علت را به معلول هیچ نیازی نیست.

طرح سؤال

اکنون این سؤال را مطرح می‌کنیم که: علت پدید آمدن این جهان و هر چه در آن است چیست؟ سرچشمه وجود زمین و آسمان، خورشید و ستارگان چیست؟ این جهان – که پدیده‌ای است و همانند دیگر پدیده‌های کوچک و بزرگ، نیازمند و وابسته است – وابستگی و نیازش به کیست؟ علت وجودش کیست؟ کدام وجود بی‌نیاز است که به این جهان نیازمند، هستی می‌بخشد؟ علت هستی این جهان کیست؟

عقل آگاه و وجدان بیدار انسان که «علّیت» را به عنوان یک اصل کلی و جهان شمول پذیرفته است، به روشنی پاسخ می دهد که: این جهان نیز علّت قادر و توانایی دارد که با قدرت خویش آن را پدید آورده و اداره می کند و قدرت و عظمتش بر جهان و جهانیان سایه گستر و قاهر است. این جهان به او وابسته و به او نیازمند است، علّت و سرچشمه هستی این جهان او است. او آفریدگار توانا و بی نیاز این جهان است او خدای قادر و متعال است، او خدای هستی بخش است که به پدیده های جهان نور هستی می بخشد و در هر لحظه نیاز وجودیشان را برطرف می کند، عالم و قادر و قاهر و پیروز است، این جهان و نظم هماهنگ آن را مقرر فرموده و اداره می کند، اوست که هر لحظه نیازهای وجودی ما را برمی آورد و از سرچشمه لطف و رحمتش بر ما می بخشاید، ما بنده و نیازمند اویم و در برابر قدرت و عظمت او تسلیم و فرمان پذیریم، نعمت های بیایی و بی پایش را سپاس می گوئیم و رهنمودهای روشنگرش را فرا راه زندگی قرار می دهیم.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- بین علّت و معلول چگونه ارتباطی برقرار است؟ کدام یک نیازمند و وابسته به دیگری است؟
- ۲- در مثال های درس دوباره بنگرید، معلول هایی که در درس یاد شده، شماره کنید، علّت هر یک را در مقابلش بنویسید.
- ۳- ارتباط بین علّت و معلول چه نامیده می شود؟ آیا ممکن است مفهوم قانون علّیت را کسی نداند و باور نداشته باشد؟ توضیح دهید چگونه؟
- ۴- «قانون علّیت یک قانون کلی و جهان شمول است» یعنی چه؟
- ۵- از اینکه انسان کلمه «چرا» را به کار می برد، چه می فهمیم؟
- ۶- عقل و وجدان انسان درباره علّت و سرچشمه این جهان چه می گوید؟
- ۷- وظیفه ما در مقابل پروردگار جهان - که هر لحظه از بخشش ها و نعمت هایش بهره مندیم - چیست؟

سرچشمه این آبشار بلند

آبشار بلند و زیبایی را که در انتهای درّه پردرختی قرار گرفته است، در نظر آورید. ای کاش می توانستید در یک روز تعطیل با دوستان به دیدار چنین آبشار بلند و زیبایی بروید و در کنار سایه درخت بیدی که در کنار رودخانه چتر زده بنشینید و از دیدار این منظره قشنگ و تنفس در هوای پاک و خنک کوهسار لذت ببرید و خستگی جسم را در آب بشوید و جان را طراوت بخشید. راستی که فرود پرخروش آبشار چه زیبا و دیدنی است. وقتی از دور به آن می نگرید ستون بلند و سپیدی را می بینید که استوار و ثابت ایستاده است، ولی نزدیک که می رسید جریان پرشتاب آب را می بینید که با خروش و سرعت فراوان فرو می ریزد و هر لحظه آب از بالای آبشار با شتاب بسیار، به تندی پایین می آید و در بستر رودخانه پیش می رود، تازه می فهمید که آن ستون سپید و بلند و استواری که از دور مشاهده می کردید و ثابت می پنداشتید یک لحظه هم ثابت نیست، بلکه هر لحظه در تغییر است و در هر لحظه آب تازه ای این آبشار را به وجود می آورد و آبشار در هر لحظه وجودی تازه دارد و نوبه نو پدید می آید. این نوپدیدی و تغییر این پرسش را در ذهن شما ایجاد می کند که سرچشمه این آبشار کجاست؟ علت وجود این آبشار کدام سرچشمه است؟ چون می دانید که هر پدیده علتی دارد و ناچار این آبشار هم که بیایی و در هر لحظه پدیدی تازه دارد، به علت و سرچشمه ای متکی است و از آنجا مایه می گیرد، لذا می پرسید که این آبشار از کجا سرچشمه می گیرد؟ علت وجود این آبشار چیست؟ تردیدی ندارید که ناچار علتی دارد و از سرچشمه ای مایه می گیرد، ولی نمی دانید که آن کجا و چگونه است.

اکنون با توجه به این مثال روشن، به جهان و پدیده های جهان بنگرید، چه می بینید؟ آیا یک مجموعه ثابت و ایستا و با برجا؟ یا یک مجموعه متغیر و پویا و در حرکت؟ طلوع خورشید را بنگرید، غروب زیبای خورشید را ببینید. با طلوع خورشید روز روشن هر لحظه اش نوبه نو پدید می آید و ساعت به ساعت می گذرد و به هنگام غروب از حرکت باز می ایستد و شب فرا می رسد، شب نیز یک لحظه بی حرکت نمی ایستد و تا به صبح در تاریکی راه می یوید تا خود را به طلوع خورشید برساند. بهار و تابستان و پاییز



و زمستان را ببینید، درختان با نسیم بهاری از خواب زمستانی بیدار می‌شوند، آرام آرام جوانه می‌زنند و شکوفه می‌آورند، شکوفه‌ها به تدریج راه می‌پویند تا به میوه تبدیل می‌شوند. بهار می‌گذرد و تابستان و پائیز فرا می‌رسند برگ‌های درختان سبزی و خرمی خود را از دست می‌دهند، زرد و پژمرده از روی شاخه‌ها پریر می‌زنند و بر زمین می‌افتند. با آمدن امروز از دیروز و حوادث آن نشانی باقی نمی‌ماند و با رسیدن زمستان از بهار و تابستان اثری باقی نمی‌ماند، همه چیز در حرکت و تغییر است.

باز هم نزدیک‌تر بیایید و از نزدیک بنگرید، چه می‌بینید؟ آیا یک مجموعه ثابت ایستا و پابرجا؟ یا یک مجموعه‌ای که چون یک آبشار بلند مرتباً در تغییر و ریزش و نوپیدی است؟ از دورترین کهکشان‌ها تا کوچک‌ترین ذره‌ای که نزدیک شماست همه به‌طور حیرت‌انگیزی در تغییر و پویا و در حرکت و در جریان می‌باشند و در جریان مداوم خود مرتباً صورت‌های بدیع و تازه پدید می‌آورند. آفتاب و ماه و ستارگان، آب و خاک، شب و روز، سال و ماه، ابر و باد و باران، همه و همه در تغییر و پویا، همه چون یک آبشار بلند در حرکت و ریزشند، همه مانند حلقه‌های به هم پیوسته یک زنجیر به سوی هدفی که برای آن پدید آمده‌اند در حرکت و در تلاشند.

این نوپیدی و تغییر، این پرسش را در ذهن انسان ایجاد می‌کند که سرچشمه این آبشار بلند جهان و پدیده‌های آن کیست؟ علت وجود این آبشار کدامین سرچشمه است؟ در پاسخ چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توان گفت که پدیده‌های گوناگون و مرتبط این جهان پهناور - که چون آبشار بلندی در ریزش و خروشدن - بدون علت پدید آمده و فرو می‌ریزند؟ البته فطرت علت‌جوی انسان که برای هر پدیده جزئی به دنبال علت و سببی می‌گردد، این پاسخ را هرگز نمی‌پسندد و ناچار برای مجموعه پدیده‌های جهان هستی نیز در پی علتی می‌گردد و برای این آبشار بلند نیز سرچشمه نیرومندی جستجو می‌کند. علتی که سرچشمه و پشتیبان وجود همه این پدیده‌های کوچک و بزرگ جهان باشد و با علم و قدرت بی‌انتهای خود، این نظام بدیع و این پدیده‌های به هم پیوسته و هدف‌دار را پیاپی پدید آورده و اداره نماید.

نهاد علت‌جوی انسان بی‌هیچ تردید؛ اذعان می‌کند که علت پدید آمدن این جهان - که سراسر پدیده‌های نو و مرتباً در آفرینش مجدد است - آفریدگار بزرگ و نیرومند و بی‌نیازی است که با علم و قدرت و توانایی بی‌پایان خود، آن را پیاپی هستی می‌بخشد و به‌سوی هدف معینی هدایت می‌کند. او سرچشمه و پشتیبان این آبشار بلند هستی است که با علم و تدبیر خود آن را به جریان افکنده و اداره می‌کند. هر قطره‌ای و هر ذره‌ای و هر پدیده‌ای در هستی و ریزش خود به او نیازمند است و او به چیزی نیازمند و به چیزی همانند نیست.

خرد علت جوی انسان به خوبی و روشنی درک می‌کند که جهان و همه پدیده‌های جهان چون آبشار بلند و زیبایی است که از پیش خود نیست بلکه قطره قطره آن و ذره ذره آن از یک مرکز قدرت نامتناهی سرچشمه می‌گیرد، همه پدیده‌ها معلول وجود اویند و در پناه هستی او رنگ هستی می‌گیرند و با روشنایی ذات او روشن و پیدا می‌شوند.

خرد علت جوی انسان، انسان را دعوت می‌کند تا آن مرکز نامتناهی قدرت و زیبایی را بشناسد و با او آشنا و آشناتر شود؛ چون که دریافته هر خیر و خوبی از اوست و بازگشت انسان نیز به سوی اوست. اگر انسان خوب بیندیشد و در ریزش زیبای پدیده‌های جهان به دقت بنگرد به روشنی مشاهده می‌کند که جهان و جهانیان به یک هستی و حیات و قدرت نامتناهی متکی هستند و از سرچشمه مهر و رحمت او، وجود و حیات می‌گیرند، در پرتو چنین بصیرت و اندیشه‌ای است که انسان دل از هر جا برمی‌کند و تنها به او می‌پیوندد و دل به او می‌بندد و جز در برابر عظمت و کبریای او در مقابل چیزی و کسی سرفروود نمی‌آورد زیرا درمی‌یابد که دیگران هرچه دارند از او دارند، لذا چشم از آفریدگان خدا فرو می‌بندد و یکباره دل در گرو کسی می‌نهد که سرچشمه علم و قدرت و آفرینش و رحمت و زیبایی است. خود را تحت سرپرستی پروردگار عظیم و عزیزش قرار می‌دهد، جز رضای او، رضای کسی را نمی‌جوید و جز قدرت او قدرتی نمی‌شناسد و با اخلاقی پاک و اعمالی نیک راه نزدیکی و انس و آشنایی او را می‌بیماید و به این ترتیب به آخرین درجه کمال انسانی خویش صعود می‌نماید و کمال واقعی و سعادت دنیا و آخرت را احراز می‌نماید. سعادت که عظمت و زیبایی آن در وصف نمی‌گنجد.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- وقتی به نوپدیدی لحظه به لحظه آبشار توجه می‌کنیم، چه پرسشی در ذهن ایجاد می‌شود؟
- ۲- از تغییر و دگرگونی دائم موجودات این جهان نمونه‌هایی بیان کنید.
- ۳- وقتی به نوپدیدی و تغییر پیوسته جهان توجه می‌کنیم، چه پرسشی در ذهن ایجاد می‌شود؟
- ۴- پاسخ نهاد و وجدان علت جوی انسان، در جستجوی علت برای این نظام بدیع و این پدیده‌های به هم پیوسته و هدف‌دار چیست؟
- ۵- سرچشمه و پشتیبان این آبشار بلند هستی کیست؟
- ۶- چرا انسان خداشناس و خداپرست خود را تسلیم خدا می‌کند و سرپرستی و هدایت او را می‌پذیرد؟

دو برهان دربارهٔ خداشناسی

برهان بیان متین و روشننگری است که موجب روشن شدن مطلبی می‌شود و جهل و تردید را در مورد آن برطرف می‌کند، به چنین بیانی «برهان» گفته می‌شود.

تاکنون با دو برهان دربارهٔ خداشناسی آشنا شده‌ایم: برهان نظم و برهان علیت و اینک به بررسی و مقایسهٔ این دو برهان می‌پردازیم:

نخست برهان نظم: بحث‌های خداشناسی که در درس دوم این کتاب و در درس‌های سال‌های پیش خوانده‌اید همه براساس «برهان نظم» نوشته شده است، مثلاً در سال گذشته پس از آنکه با ساختمان دستگاهی از دستگاه‌های بدنمان آشنا شدیم، چنین خواندیم:

در ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های شگفتی که در این دستگاه به کار رفته خوب‌تر ببیندیشیم، در نظم و هماهنگی و ارتباط دقیق گردش خون با کار کلیه‌ها و کار کلیه‌ها و ارتباط آنها با میزنا‌ی و ارتباط میزنا‌ی با مثانه و ... بهتر تأمل کنیم، چه می‌بینیم؟ آیا یک مجموعهٔ با هدف و منظم؟ یا یک مجموعهٔ بی‌هدف و نامنظم؟ از مشاهده و دقت در این اندام بسیار ظریف و مهم و این مجموعهٔ حساس و دقیق چه می‌فهمید؟ از دقت و نظم و حسابی که در خلق این مجموعه و چگونگی شکل و اندازه و ارتباط و هماهنگی و همکاری آنها به کار رفته، چه درمی‌یابید؟ آیا بر این باور یقین نمی‌کنید که این دستگاه دقیق و منظم – و سایر دستگاه‌های بدنمان – خود به خود و بی‌حساب پدید نیامده است؟ آیا ممکن است انسان عاقل و اندیشمندی بپذیرد که طبیعت تاریک و خاموش و بی‌شعور پدیدآور چنین نظم شگرفی است؟ هرگز ... بلکه هر فرد خردآشنا و فهمیده‌ای اذعان می‌کند که وجود دانا و توانایی آن را آفریده و در آفرینش آن هدفی را منظور نموده است. بر این اساس هر فرد خردمندی با نگاه به این همه اسرار و شگفتی‌ها، ایمانش را به آفریدگاری بزرگ و دانا و توانا تقویت و تحکیم می‌کند و در مقابل شکوه قدرت و

فراوانی نعمت او سرتسلیم و تعظیم فرود می‌آورد.

این برهان که دربارهٔ خداشناسی خوانده‌اید «برهان نظم» نام دارد، یعنی به پدیده‌های جهان آفرینش می‌گیریم و نظم و ارتباط و هماهنگی و محاسبه و تقدیر و اندازه‌گیری را در ذره ذرهٔ آن می‌بینیم و نتیجه می‌گیریم که خالق و فراهم آورندهٔ این دستگاه‌های منظم و هماهنگ و به هم پیوسته، وجود قادر و عالمی است که توانسته با علم و قدرت خویش چنین نظم و آهنگ بدیعی را پدید آورد. چون اگر نادان و ناتوان بود نتیجهٔ کارش جز بی‌نظمی و ناهماهنگی و بی‌حسابی و بی‌هدفی چیزی نبود.

«برهان نظم» به‌طور خلاصه این چنین بیان می‌شود:

جهان آفرینش براساس نظم و ترتیب و هماهنگی و ارتباط کامل استوار است، هر نظم و ترتیبی و هرهماهنگی و تقدیری ساخته و پرداختهٔ سازنده‌ای دانا و تواناست، پس این جهان هم مخلوق آفریدگاری دانا و تواناست.

در این برهان، (برهان نظم)، ابتدا به نظم و هماهنگی و حساب و تقدیری که در اجزای جهان است توجه می‌کنیم و آنگاه با توجه به این باور که «هر نظم و تقدیری تقدیرکنندهٔ آگاه و توانایی دارد»، نتیجه می‌گیریم که این نظم و هماهنگی عظیمی هم که در جهان برقرار است خالقی دانا و توانا دارد.

دوم برهان علیت: دو درس گذشته که در این کتاب خوانده‌اید، براساس برهان علیت نگاشته شده است، در برهان علیت، دیگر به نظم و هماهنگی میان اجزای پدیده‌ها و پدیده‌های این جهان نمی‌گیریم بلکه به ذات و هستی پدیده‌ها نظر می‌کنیم و به نیاز ویژه‌ای که هر پدیده به علت دارد نظر می‌دوزیم و بنا بر قانون علیت — که هر انسانی به آن عمیقاً باور دارد — مسئله را این چنین طرح می‌کنیم:

هر پدیده‌ای که به وجود می‌آید وجودش از خودش نیست، بلکه وابسته و نیازمند به چیز دیگری است که آن چیز دیگر «علت» نام دارد.

این جهان نیز — که مجموعه‌ای از پدیده‌های گوناگون است — ناچار علتی دارد، پدیده‌های این جهان سرچشمه‌ای دارد، آفریدگار بزرگ و نیرومند و بی‌نیازی دارد، او علت و سرچشمهٔ این آبشار بلند هستی است، هر قطره‌ای و هر ذره‌ای و هر پدیده‌ای در هستی و ریزش خویش به او نیازمند است و او به چیزی نیازمند و همانند نیست.

اگر انسان خوب بیندیشد، به روشنی مشاهده می‌کند که جهان و جهانیان به یک هستی و قدرت نامتناهی متکی هستند و از سرچشمهٔ مهر و رحمت و بخشش او، وجود و هستی می‌گیرند.

در برهان علیت سخن از این است که هر پدیده‌ای که به وجود می‌آید وجودش وابسته و نیازمند

است. وجودش از خودش نیست بلکه به علتی متکی است و جهان و هر چه در آن است - که یکسره پدیده هستند و همه در آفرینشند - ناچار از منبع عظیم قدرت و هستی بی کرانی سرچشمه می گیرند که آن قدرت بی منتها را خدا می نامیم.



هر دو برهان - برهان نظم و برهان علیت - برای این است که گرد و غبار غفلت و بی توجهی را از چشم اندیشه و فطرت انسان پاک کند تا انسان با فطرت پاک و عقل بیدار خویش واقعیات را بنگرد و روشن ترین روشن ها را ببیند و ایمان خود را به خدای قادر متعال تحکیم و تقویت نماید.

اما فطرت های پاک انسان های آگاه به آفریننده بزرگ و توانای خویش آن چنان یقین و باور دارد و آنقدر این موضوع برایشان روشن و قطعی است که کمتر به اقامه برهان و دلیل نیاز دارند. این فطرت های پاک و این انسان های آگاه همه چیز را به قدرت و اراده شکست ناپذیر خدای بزرگ متکی می بینند و در همه سختی ها و دشواری ها به او پناه می برند و هرگز دچار یأس و ناامیدی نمی گردند، چون می دانند که هر پدیده ای هر چه هم نیرومند باشد باز نیازمند به خدای بزرگ است و زیر فرمان و اراده اوست. این فطرت های پاک و این انسان های آگاه - چون همه چیز را نیازمند خدا می بینند - جز در مقابل خدای بزرگ، در مقابل چیز دیگری تسلیم نمی شوند و نسبت به هیچ فرمانی - جز فرمان وی - پذیرا نمی گردند و زندگی دنیا را با عزت و پیروزی به سعادت جاودان آخرت می رسانند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- برهان یعنی چه؟
- ۲- تاکنون چند برهان درباره خداشناسی می دانید؟
- ۳- «برهان نظم» چگونه بیان می شود؟
- ۴- «برهان علیت» چگونه بیان می شود؟
- ۵- چرا در مورد خداشناسی به بیان برهان می پردازیم؟
- ۶- آیا فطرت های پاک نیازی به اقامه دلیل و برهان درباره خداشناسی دارند؟
- ۷- بینش انسان های پاک سرشت درباره خداشناسی چگونه است؟

خداجویی

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد و در حفّاری‌ها و تحقیقات باستان‌شناسی به دست آمده است انسان‌های گذشته و حتی انسان‌های قبل از تاریخ نیز با خدا آشنا بوده‌اند و در برابر ذاتی عظیم کرنش و عبادت می‌کرده‌اند و برای رضای او مراسمی انجام می‌داده‌اند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که بشر در آغاز چگونه متوجه خدا شد؟ چه عامل و انگیزه‌ای او را به فکر خداپرستی انداخت؟ چه عاملی او را رهنمون شد که برای جهان آفریدگاری جستجو کند؟ منشأ و ریشه این اندیشه چیست؟ اصولاً چه عاملی باعث شد که انسان به فکر خدا و خداپرستی بیفتد و در این باره بیندیشد؟

با کمی دقت پاسخ این سؤال را می‌توان پیدا کرد - همان‌گونه که در درس سوم گفته شد - در بشر غریزه‌ای وجود دارد به نام غریزه «علّت‌جویی». بشر از نخستین روزگار علّیت را می‌شناخته و برای هر پدیده‌ای و هر موجود نیازمندی، علّتی جستجو می‌کرده است، اگر گرسنه می‌شد دنبال غذا می‌رفت زیرا غذا خوردن را علّت و عامل رفع گرسنگی می‌دانست. اگر تشنه می‌شد برای رفع عطش به سراغ آب می‌رفت چون آب را علّت رفع تشنگی می‌دانست. اگر صدایی را از پشت دیوار می‌شنید یقین داشت که صدا علّتی دارد و درصدد یافتن علّتش برمی‌آمد. اگر بیمار می‌شد بیماری خویش را نتیجه علّت و عاملی می‌دانست و به فکر علاج می‌افتاد. برای رفع سرما به حرارت پناه می‌برد. چون حرارت را علّت برطرف شدن سرما می‌دانست.

علّت‌جویی و کنجکاوی در نهاد هر انسانی نهفته است. هر انسانی همواره در تلاش است که از علل پدیده‌ها آگاه گردد، در مورد هر پدیده‌ای «چرا و به چه علّتی» برایش مطرح می‌شود، همواره کوشش می‌کند تا برای حسّ کنجکاو و علّت‌جوی خود پاسخ درست و قانع‌کننده‌ای به دست آورد و تا پاسخ درستی به دست نیامد آرامش ندارد، انسان ذاتاً «علّت‌جو» است و این غریزه را نمی‌تواند از دست بدهد و فراموش کند.

همهٔ انسان‌ها - و از جمله انسان‌های نخستین - از این غریزهٔ طبیعی برخوردار بوده‌اند، انسان در این جهان می‌زیسته و با حوادث و رویدادهای شگفت‌آور جهان روبه‌رو بوده است، توالی منظم شب و روز، تابستان و زمستان، حرکت منظم ماه و خورشید و ستارگان، عجایب و شگفتی‌های حیوانات و گیاهان، کوه‌های مرتفع و دریا‌های وسیع و آب‌های جاری و ... این همه را به چشم می‌دیده و به اندیشه و تفکر می‌افتاده که «علت» این جهان چیست و پدیده آورنده آن کیست؟ ناچار این جهان منظم علتی دارد و آفریدگار دانا و توانایی آن را آفریده است و اداره می‌کند.

به این ترتیب انسان‌های نخستین هم با خدا آشنا شدند و به وجود او اعتراف نمودند و در برابر قدرت و عظمتش خاضع شدند.

با گذشت زمان گروهی به اشتباه افتادند و به پرستش معبودها و خدایان دروغین مشغول گشتند و به تدریج بت‌پرستی و خورشیدپرستی و ماه‌پرستی و آتش‌پرستی و ستاره‌پرستی و ... نیز در بین مردم پیدا شد.

پیدایش معبودهای دروغین خود شاهی است بر اینکه انسان به واسطهٔ غریزهٔ علت‌جویی خویش توجه داشته که برای ادارهٔ این جهان علتی لازم است ولی در برخی موارد اشتباه کرده مصادیق دروغین را به عنوان علت و آفریدگار حقیقی پنداشته و به پرستش آنها اشتغال ورزیده است.

کوتاه سخن اینکه : انسان به وسیلهٔ غریزهٔ «علت‌جویی» که در نهادش نهفته است برای مجموع موجودات و پدیده‌های جهان، علتی جستجو می‌کرده و به این ترتیب با خدای جهان آفرین که «علت حقیقی» موجودات نیازمند و پدیده‌های جهان است آشنا گشته و به وجودش پی برده است و به پرستش او برخاسته است.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- چه عامل و انگیزه‌ای انسان‌ها را به فکر خداپرستی انداخته است؟
- ۲- «علت‌جویی» یعنی چه؟ نمونه‌هایی از «علت‌جویی» انسان را بیان کنید.
- ۳- از اینکه در مورد هر پدیده‌ای «چرا و به چه علتی» برای انسان مطرح می‌شود، چه می‌فهمیم؟
- ۴- پیدایش معبودها و خدایان دروغین گواه چیست؟

آفریننده آسمان‌ها و زمین

به گذشته خویشتن می‌نگرم، دوران کودکی را به خاطر می‌آورم ولی از دوران شیرخوارگی چیزی به یاد نمی‌آورم، اما چهره لطیف و کوچک آن دورانم را می‌توانم در آغوش مادرم ببینم، چهره خواهرم را، او تازه به دنیا آمده است، چشم‌های کوچک و زیبایش را که می‌گشاید، گویی از آسمان آبی پرده برمی‌دارد، تازگی با لب‌های نازکش لبخند می‌زند و با انگشت‌های ظریفش چیزها را می‌گیرد و به سوی دهان می‌برد.

مَدّت‌ها کنار او می‌نشینم و به اندیشه می‌پردازم: چه کسی تو را در شکم مادر بدین‌گونه پرورده است؟ چه نقّاش زیباآفرینی! چه مجسمه‌ساز توانایی! چه خوب می‌دانسته که تو به چیزهایی نیاز داری، همه را به تو بخشیده است، دو چشم زیبا، دو گوش شنوا، دو دست و دو پا و ... برای تو آفریده است. مه‌رت را در دل مادر نهاده و تو را به این نیکویی پرورده است. راستی! پروردگار تو کیست؟ من هم مانند تو نوزاد کوچکی بوده‌ام، هیچ نقشی در آفرینش خود نداشته‌ام. نقّاش توانایی این شکل و رنگ را بر چهره‌ام کشیده و وجود قدرتمندی مرا این‌گونه ساخته و پرداخته است ... راستی! پروردگار من کیست؟

همهٔ انسان‌ها چنین سؤالی را از خویشتن می‌کرده‌اند، به نیاز خود می‌نگریسته‌اند، به دوران کودکی و شیرخوارگی و پیش از آن به هنگامی که در شکم مادر بوده‌اند، نظر می‌کرده‌اند، به نیاز خود پی می‌برده‌اند و در می‌یافته‌اند که وجود بی‌نیاز و قدرتمندی آنان را آفریده و این چنین پرورده است، و از خویشتن می‌پرسیده‌اند که: پروردگار من کیست؟

فطرت پاکشان آنان را به پروردگار بزرگشان رهنمون می‌شده و درک روشنشان آنان را به ستایش و عبادت او دعوت می‌کرده است. و همیشه در طول تاریخ، انسان‌ها با نهاد حق‌گرای خویشتن

با پروردگارشان - پروردگاری بی نیاز و قدرتمند - آشنا بوده اند و او را به یگانگی می پرستیده اند اما گاه هم به لغزش می افتاده اند و بت های بی جان و مجسمه های ناتوان، یا خورشید و ستارگان را پروردگار خویش می شمرده اند و این لغزش ریشه همه پریشانی ها و مایه همه بدبختی هایشان می شده است. به علت این لغزش دیگر به هر ذلتی تن می دادند و هر ستمی را می پذیرفتند، به ظلمت و ضلالت درمی افتادند و در انبوه تاریکی ها اسیر می شدند.

ولی خدای مهربان و بزرگ - که آنان را پرورده - رهایشان نمی کرده و برای بیداری و آگاهی شان، پیامبرانی می فرستاده است، تا آنان را با پیام های خویش از ظلمت شرک و انحراف برهانند و در راه بیداریشان بکوشند و به خدا پرستی و توحید فراخوانند و با شرک و بت پرستی - که مایه همه اسارت هاست - قاطع و بی امان مبارزه کنند.

حضرت ابراهیم یکی از بزرگ ترین پیامبران الهی است که خدا او را برای نجات و هدایت مردم انتخاب نمود، تا آگاهی بخش و بیدارساز قومش باشد، چراغ عقلشان را برافروزد و دلشان را از عشق و امید به پروردگارشان لبریز سازد. نیکی ها و زیبایی ها را به آنان بنمایاند و از زشتی ها و پلیدی ها بازشان دارد.

در آن روزگار اکثر مردم بت پرست بودند، از سنگ و چوب مجسمه ای می ساختند و در مقابلش به خاک می افتادند و یا خورشید و ماه و ستاره می پرستیدند. خدا هدایت و نجات چنین مردمی را بر عهده حضرت ابراهیم نهاد و او را در سن جوانی به سوی قومش فرستاد. اما چون بر بت پرستی خو گرفته بودند، ارشاد و هدایت آنان بسیار دشوار بود، با این همه حضرت ابراهیم - به امر خدا - به هدایت و ارشادشان همت گماشت، گاه و بی گاه در عبادتگاه شان شرکت می نمود و در فرصت هایی که پیش می آمد با آنان سخن می گفت، با لحن آرام و دلپذیرش درباره پروردگار مهربان صحبت می کرد و با خوش اخلاقی و مهربانی درباره خدای جهان آفرین - که آفریدگار و پروردگار همه است - گفتگو و مباحثه می نمود و با دلیل های روشن و آشکار خدا را به مردم معرفی می کرد. او می دانست که برای نجات و رهایی این مردم از شرک و ذلت و ستم، در مرحله نخست باید عقل ها و اندیشه ها را بیدار ساخت. و لذا برای بیدارسازی اندیشه های خفته شان می کوشید.

هنگامی که بت پرستان را می دید که در مقابل مجسمه ای به خاک افتاده اند، از آنان می پرسید: آیا آنچه با دست خود تراشیده اید، می پرستید؟ یعنی که دست ساخته و پرداخته شما مخلوق و پرورده شماست، چگونه می تواند خالق و پروردگار شما باشد؟ مجسمه ای که ساخته و پرورده من است، چگونه

می تواند پروردگار من باشد؟

هنگامی که از عبادتکده ستاره پرستان می گذشت، می دید که گروهی چشم به آسمان دوخته و به

انتظار نشسته اند، می پرسید : در انتظار چه نشسته اید؟



— منتظریم تا شب فرا رسد و پروردگارمان طلوع کند و ما در مقابلش به عبادت و نیایش برخیزیم.
غروب هنگام بود، حضرت ابراهیم هم در کنارشان به انتظار نشست تا هوا تاریک شد و ستاره
زیبای زهره از افق سرزد، ستاره پرستان به سجده افتادند و به انجام مراسم ویژه عبادت پرداختند. حضرت



ابراهیم به جایگاه بلند زهره نگر است و زیبایی و روشنی آن را دید و گفت: این پروردگار من است؟! ستاره پرستان این سؤال را از حضرت ابراهیم شنیدند و با ابراهیم به گفتگو پرداختند: دیگر این ستاره زیبا دست ساخته و پرورده ما نیست که ما را سرزنش کنی و بگویی چگونه آنچه را که خود تراشیده‌اید، می‌پرستید؟

در میان گفت‌وگوهاشان، ستاره زیبای زهره آرام آرام سربه افول نهاد و به افق نزدیک شد و غروب کرد و از دیدگان عبادت‌گران خویش پنهان شد.

حضرت ابراهیم گفت: شگفتا! چگونه این ستاره را که افول می‌کند پروردگار خود بدانم؟ چون این ستاره با حرکت و طلوع و غروب خود می‌گوید که من زیر فرمان قدرت پروردگاری هستم که مرا به حرکت درآورده و طلوع و غروبی برایم تقدیر نموده است، نه...! من چیزی را که به افول و پستی افتد دوست ندارم و آن را پروردگار خود نمی‌شناسم، چون چنین وجود نیازمند و محتاجی نمی‌تواند پروردگار من باشد.

ستاره پرستان این سخنان را از حضرت ابراهیم شنیدند و به فکر فرو رفتند، پاسخی برای حجت و برهان حضرت ابراهیم نداشتند.

ماه طلوع کرد زیباتر و روشن‌تر.

حضرت ابراهیم گفت: این پروردگار من است؟! ماه پرستان این سؤال را شنیدند و با حضرت ابراهیم به گفتگو پرداختند، اما ماه هم پس از گذشت چند ساعت به سوی مغرب سرازیر شد. نه...! این هم پروردگار من نیست، این هم طلوع و غروب دارد، این هم حرکت و تغییر دارد، به زمان و مکان نیازمند است. چنین موجودی نمی‌تواند پروردگار من باشد، چون او خود محتاج و نیازمند است. ماه پرستان این سخنان را شنیدند و به فکر فرو رفتند، پاسخی برای این حجت آشکار حضرت ابراهیم نداشتند.

خورشید طلوع کرد، بزرگ‌تر و روشن‌تر.

— این پروردگار من است؟! اما خورشید هم بالاخره به مغرب رسید و افول کرد. نه...! خورشید پروردگار من نیست، او خود در حرکت و گذر و تغییر است، او خود نیازمند است.

حضرت ابراهیم در این هنگام از میان مشرکان برخاست و گفت:

من از این چیزهایی که می‌پرستید، بیزارم و آنها را نمی‌پرستم. این خورشید و این ماه و این ستاره آفریننده دیگری دارند، من رو به سوی کسی کرده‌ام که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است، او پروردگار من است، او سزاوار ستایش و عبادت من

است، او تنها قدرتی است که بر این جهان حاکم است، به او ایمان آورید و ایمان خود را با ظلم و ستم نیالایید تا راه امن و هدایت بیمایید.

توضیح و بررسی

این برهان خدا بود که به حضرت ابراهیم آموخت تا قومش را بیدار و آگاه سازد و از پندارهای موهوم و اعتقادات غلط برهاند. این برهان بر همان دریافت فطری همهٔ انسان‌ها استوار است که «هر پدیده‌ای علّتی دارد». بر این اساس قوم حضرت ابراهیم تردیدی نداشتند که خود پرورده و آفریدهٔ دیگری هستند و دست قدرتمند دیگری است که آنها را این چنین می‌پرورد و ناچار پروردگاری دارند. اما در شناخت پروردگارشان به لغزش افتاده بودند: گروهی بت می‌پرستیدند و گروهی خورشید، عده‌ای ماه و برخی ستاره را، پروردگار خود می‌دانستند. حضرت ابراهیم با سؤال‌های کوتاه خرده‌های خفته‌شان را تکان می‌داد، هشدار می‌داد تا شاید بیدار شوند و زشتی شرک را ببینند و به زیبایی توحید و خداپرستی درآیند.

حضرت ابراهیم در میانشان می‌نشست و با مهربانی و رأفت با آنان به گفتگو می‌پرداخت و بر باورهای فطری و مورد قبولشان تکیه می‌کرد و می‌کوشید تا از خانهٔ تاریکشان دریچه‌ای به سوی نور به‌رویشان بگشاید. به آنان توجه می‌داد که این چیزهایی را که می‌پرستید، خود نوپدید و نیازمندند، طلوع و غروب دارند و به پستی و افول می‌گرایند و ناچار به سرچشمهٔ بی‌نیازی متکی هستند، آن سرچشمهٔ بی‌نیاز است که پیداگر آنهاست، پدیدآور زمین و آسمان‌هاست و هم او پروردگار شماست.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- چگونه می‌توانیم بهتر و بیشتر به نیازهای خود واقف شویم؟ نتیجهٔ این آگاهی و وقوف چیست؟
- ۲- حضرت ابراهیم برای اینکه عقل‌های خفتهٔ بت‌پرستان را بیدار سازد، چگونه برهان می‌آورد؟
- ۳- حضرت ابراهیم چگونه افول ستاره را دلیل نیازش به آفریدگار بی‌نیاز می‌گرفت؟
- ۴- با ماه پرستان برهان و حجّت آشکارش را چگونه بیان می‌کرد؟
- ۵- با خورشیدپرستان چه می‌گفت؟ وقتی از میان مشرکان برخاست چه گفت؟
- ۶- سخن‌های حضرت ابراهیم بیانگر چه برهانی است؟ برهان نظم یا برهان علّیت؟ توضیح دهید.